یوسف اعتصامی (اعتصام‌الملک)

دو ترجمه از متنی واحد
به دو سبک متفاوت

علی خزاعی‌فر

تیره‌بختان، یوسف اعتصامی (اعتصام‌الملک)، ۱۳۰۳
بینوایان، حسین‌قلی مستعان، ۱۳۱۰

در این مقاله به بررسی دو ترجمهٔ قدیمی از رمان *بینوایان* ویکتور هوگو می‌پردازیم و نشان می‌دهیم که این دو ترجمه توسط دو نویسنده‌مترجمِ صاحب‌سبک به دو سبک کاملاً متفاوت ترجمه شده است؛ مترجم اول، یوسف اعتصامی، متن را، مثل متنی تألیفی، به زبان فارسی بازنویسی کرده؛ یعنی جملهٔ نویسنده را خوانده و، به بیانی دیگر و در قالبی متفاوت و با تعابیری متفاوت و آشنا، روایت خودش از آن جمله را نوشته و در این فرآیند بسیاری از ویژگی‌های زبانی متن، تعبیرات نویسنده و اشارات فرهنگی داستان را حذف کرده است. مترجم دوم، حسینقلی مستعان، برخلاف مترجم اول که جانب زبان فارسی و خواننده را گرفته، به نویسنده تعهد نشان داده و سعی کرده تاحدامکان متن را دقیق ترجمه کند و در اثر این دقت در مواردی به جملاتی مبهم یا فاقد معنی، یا فاقد انسجام و یا جملاتی غیرفارسی رسیده است. در پایان متذکر می‌شویم که راه سومی برای ترجمه این متن وجود داشته و آن بازآفرینی متن است که جمع خواستهٔ دو مترجم است.

۱. سبک تألیف و سبک ترجمهٔ حسین‌قلی مستعان:

حسین‌قلی مستعان (۱۲۸۳ تا ۱۳۶۱) چهرهٔ پیشتاز مطبوعات و ادبیات عامه‌پسند ایران، کار روزنامه‌نویسی را در سن هفده‌سالگی و کار قصه‌نویسی (به‌صورت پاورقی در مطبوعات) را در سن ۳۱سالگی و با اسامی مستعار ازجمله (ح. م. حمید) آغاز کرد و در طول بیش از چهل سال فعالیت مستمر ادبی و مطبوعاتی به‌گفتهٔ خودش (در مصاحبه با روزنامهٔ *آیندگان*؛ ۱۳۸۴) نود اثر منتشر کرد.

معمولاً نقدی که بر داستان‌های عامه‌پسند وارد می‌شود متوجهٔ موضوع و زبان این داستان‌هاست؛ گفته می‌شود که، در مقایسه با ادبیات جدی، موضوع این داستان‌ها سطحی

و مبتذل است و زبان و ساختار این داستان‌ها هم ویژگی ادبی ندارند. اگر بپذیریم که موضوعات داستان‌های مستعان، در قیاس با ادبیات، به‌ویژه ادبیات متعهد دهه‌های سی و چهل، سطحی و حتی مبتذل بوده، این مطلب درمورد زبان داستان‌های مستعان صدق نمی‌کند. درمورد زیبایی و قدرت نثر داستانی مستعان معمولاً نظرهای مثبت ابراز شده است. ازجمله، علی بهزادی، سردبیر مجلهٔ *سپید و سیاه*، در کتاب خاطراتش می‌گوید:

> منتقدان ادبی ما مختار هستند دربارهٔ مستعان نظر خود را داشته باشند و مستعان را با وجود نوشتن آن‌همه داستان کوتاه و رمان بلند و داشتن یکی از زیباترین نثرهای معاصر، و کتاب‌هایی که بیش از ده بار تجدید چاپ شد و تیراژش از پنجاه‌هزار گذشت (پنجاه‌هزار تیراژ در زمانی که جمعیت وطن ما از بیست‌میلیون نفر کمتر بود و ۸۰ درصد آن‌ها هم بی‌سواد بودند) در تجزیه و تحلیل‌های خود جزو نویسنده‌ها به‌شمار نیاورند؛ ولی ما نمی‌توانیم قضاوت مردم را دربارهٔ مستعان ندیده بگیریم. مردمی که تمام هفته انتظار می‌کشیدند تا روزنامه‌فروشی نام مجله‌ای را که داستان‌های مستعان در آن چاپ شده را فریاد بکشد و آن‌ها با علاقه مجله را بگیرند و نوشته‌های مستعان را بخوانند.

مستعان اساساً نویسنده است و در کارنامهٔ او فقط سه ترجمه دیده می‌شود: اثری مربوط به تاریخ و اسطوره‌های یونان، *یهودی سرگردان* اثر اوژن سو و *بینوایان* اثر ویکتور هوگو که در خلال سال‌های ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۲ ترجمه شد و نخست به‌صورت پاورقی منتشر شد و پس از آن به‌صورت کتاب در دوجلد بارها وبارها با تجدیدنظر به‌چاپ رسید. بااینکه این کتاب بعدها توسط مترجمان دیگری ترجمه شد، ولی همچنان که عنوان کتاب، بینوایان، از این ترجمه به یادگار ماند، ترجمهٔ مستعان از *بینوایان* هم، حداقل برای سه دهه، پرفروش‌ترین و محبوب‌ترین ترجمهٔ *بینوایان* باقی ماند.

درخصوص کیفیت این ترجمه به سه اظهارنظر برخوردم. ابراهیم گلستان *بینوایان* را یکی از دو ترجمهٔ مهم تاریخ ادبیات ایران توصیف کرده است. حسن میرعابدینی گفته است این ترجمه بر نثر داستان‌نویسان رمانتیک ایرانی تأثیری بی‌چون‌وچرا گذاشته است و فرج سرکوهی گفته است که این ترجمه با اصل اثر بسیار فاصله دارد و مستعان شیوه و شگردهای پاورقی‌نویسی عامه‌پسند و نثر نازل خود را به ترجمه تزریق کرده است. حال ببینیم ترجمهٔ مستعان از بینوایان چه ویژگی زبانی و سبکی دارد و سبک مستعان در مقام نویسنده چه نسبتی با سبک او در مقام مترجم دارد.

عنوان «تیره‌بختان» ترجمه کرده بود ولی دلیل ترجمهٔ مجدد آن ضعف زبانی اعتصامی

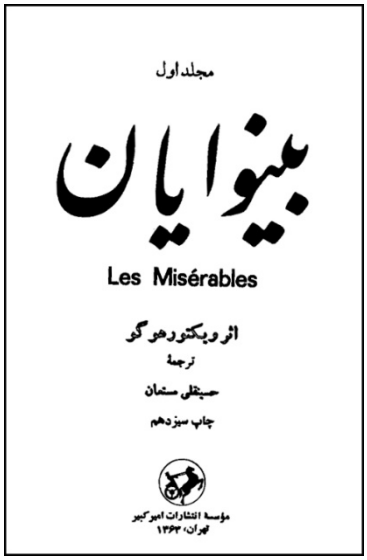

نبود چون ایشان هم نویسنده‌ای مقتدر و صاحب‌سبک بودند. دلیل ترجمهٔ مجدد این بود که ترجمهٔ اعتصامی دقیق نبود و حذفیات زیادی داشت و اساساً ناقص بود زیرا فقط دو جلد اول و دوم را شامل می‌شد. زمانی هم که روزنامهٔ *ایران* تصمیم به انتشار *بینوایان* گرفت، در جلسه‌ای که با حضور چند تن از مترجمان و نویسندگان برگزار شد، ترجمهٔ مستعان به دلیل کامل و دقیق بودن بر ترجمهٔ اعتصامی ترجیح داده شد. بنابراین، می‌توان گفت «دقت» انگیزهٔ مستعان در ترجمهٔ دوباره این اثر بوده است. پانویس‌های متعدد و مفصل مستعان در هر صفحه نشان‌دهندهٔ میل شدید او به هرچه دقیق‌تربودن را نشان می‌دهد، حال‌آنکه اعتصامی به دلیل حذف موارد دشوار زبانی و موارد متفاوت فرهنگی نیازی به نوشتن پانویس ندیده است.

اگر بخواهیم «دقیق‌تر» دربارهٔ مفهوم «دقت» در ترجمه صحبت کنیم و درک بهتر وملموس‌تری از این مفهوم (در سطح خُردِ متن) پیداکنیم، می‌توانیم این مفهوم را در ذیل پنج موضوع جزئی‌تر بحث کنیم؛ موضوع اول به شکل بیان برمی‌گردد و چهار موضوع دیگر وجوهی از معنی را دربرمی‌گیرد:

دقت در انتقال شکل بیان نویسنده و عمدتاً نحو متن اصلی؛

دقت در انتقال مفاهیم فرهنگی؛

دقت در انتقال توصیفات نویسنده؛

دقت در انتقال تعابیر و صور خیال نویسنده؛

دقت در انتقال ترکیبات واژگانی.

مترجمی که می‌خواهد دقیق ترجمه کند، به‌ناچار نسبت به هریک از موضوعات فوق باید نظر و استراتژی خاصی داشته باشد. و البته نباید فراموش کرد که سخن از ترجمهٔ اثری مثل *بینوایان* است آن هم در اوایل دههٔ ۱۳۱۰، یعنی زمانی که برای عموم خوانندگان فارسی‌زبان، فرانسه‌ای که ویکتور هوگو توصیف می‌کند، کم‌وبیش جهان ناشناخته‌ای است و لذا مترجم این اثر نمی‌تواند نسبت به خوانندهٔ ترجمه و زبان فارسی کاملاً بی‌نظر بماند. و به همین دلیل

است که دو مترجم ما، بااینکه دو نویسندهٔ صاحب‌سبک هستند، *بینوایان* را به دو سبک متفاوت ترجمه کرده‌اند.

مستعان، آن‌گونه که خواهیم دید، ساختارهای نحوی نویسنده را معمولاً حفظ کرده و به تبعیت از متن اصلی، نه‌فقط جمله‌های بلند نوشته، بلکه حتی ترتیب اجزای جمله را هم تاحدامکان حفظ کرده و اصولاً پایبندی نحوی را هم جزئی از مقولهٔ دقت تلقی کرده است.

بخش‌هایی از ترجمهٔ مستعان را با ترجمهٔ دقیق انگلیسی آن (ترجمهٔ ماشینی گوگل از متن فرانسوی *بینوایان*) تطبیق دادم و نمونه‌ها نشان داد که مستعان مفاهیم فرهنگی را هم با دقت منتقل کرده و توصیفات را هم بدون حذف آورده و تعابیر نویسنده را هم عیناً ترجمه کرده است. مستعان، در اثر این دقت، گاه به جملاتی مبهم یا فاقد معنی، یا فاقد انسجام (زبانی یا منطقی) و یا جملاتی غیرفارسی رسیده است.

۲. سبک تألیف و سبک ترجمهٔ یوسف‌اعتصامی

میرزا یوسف اعتصامی (اعتصام‌الملك آشتیانی) (۱۲۵۳تا۱۳۱۶)، از رجال خوشنام اواخر دورهٔ قاجار و پدر پروین اعتصامی، نویسنده، ناشر و مترجم بود. اعتصامی در ۱۲۸۹ مجلهٔ *بهار* را تأسیس کرد که از اولین مجلات ادبی در ایران به‌حساب می‌آید. بیشتر مقالات مجله را، که در دو دورهٔ زمانی مختلف منتشر شد، خود اعتصامی می‌نوشت یا ترجمه می‌کرد. در این مجله بود که برای اولین بار آثاری از نویسندگان اروپائی مثل ویکتور هوگو و ژان ژاك روسو انتشار یافت. محمدضیاء هشترودی درمورد فارسی‌دانی اعتصامی می‌نویسد:

> اعتصام‌الملک از سرآمدان نویسندگان قرن معاصر و بدون اغراق می‌توان گفت یگانه استاد نثر زمان خویش می‌باشد و شاهد این مقال آثار اوست که در دورهٔ دوگانه ولی یگانهٔ مجلات *بهار* جمع گردید. کمال فضل و مهارت قلم او در نثر فارسی و عربی و وقوف اساسی‌اش به روح این دو زبان، مشارالیه را فوق تمام نویسندگان قرن حاضر قرار می دهد. آثارش را می‌توان به دو قسم تقسیم کرد: مترجمه و مصنفه. قسمت اعظم آنها از قسم اول است. شاهکار آثار مصنفه‌اش عبارت است از *سرگذشت یک محکوم*، که در دورهٔ دوم مجله *بهار* منتشر گردید. اعتصام‌الملک قیافه‌ای جدی و باوقار و زبانی شیوا و منطقی داشت. منطق کامل محوری است که تمام آثارش بر دور آن چرخ می‌زند. هیچ‌کدام از نویسندگان معاصر در استحکام سخن و منطق صحیح به پایهٔ این نویسندهٔ افسونکار نمی‌رسد. حقیقتاً وی یکی از ارکان مهم تجدد ادبی به‌شمار می‌رود[۱].

دهخدا هم اعتصامی را نویسنده‌ای شیرین‌سخن در ترکی، مترجمی توانا در فرانسه و از ارکان زبان و ادبیات عرب خوانده، و نوشته است که وی در احاطه به این زبان در ایران، شام، عراق و مصر کم‌نظیر بود[۲]. اعتصامی مترجمی پرکار بوده و نزدیک به چهل جلد کتاب ترجمه کرده‌است. آرین‌پور مدعی شده که اعتصامی در ترجمهٔ رمان *تیره‌بختان* «ظاهراً از ترجمهٔ عربی *البؤساء* یا ترجمهٔ ترکی *سفیللر* و یا هر دو کمک گرفته است.»[۳] مبنای این سخن آریان‌پور که به حدس و گمان گفته شده روشن نیست. آنچه مسلم است سخن خود اعتصامی در مقدمهٔ ترجمه است. در این مقدمه اعتصامی به دو نکته اشاره می‌کند: اول اینکه عباراتی از متن را متوجه نشده و برایش مبهم باقی مانده است. اگر اعتصامی به دو ترجمهٔ دیگر دسترسی داشت احتمالاً می‌توانست با مراجعه به آن دو ترجمه از آن عبارات ابهام‌زدایی کند. نکتهٔ دیگری که اعتصامی می‌گوید این است که «برخی فقرات کتاب را تلخیص کرده است.» و متأسفانه دلیل این کارش را توضیح نمی‌دهد. پس تلخیص کتاب به ارادهٔ خود او بوده و ربطی به ترجمه‌های عربی و ترکی ندارد. سخن اعتصامی این است:

> اهل اطلاع می‌دانند این کتاب را موافق برازندگی و آراستگی واقعی آن به زبان دیگر نقل نمودن، خواننده را بی ملالت خاطر به مقصود رساندن، مطلب را به‌طرز ساده و روشن پرورش دادن، در عین متابعت اصل، ترجمهٔ فصیح و لطیف و متین پرداختن چه اندازه دشوار است. ممکن است دیگران هم این کتاب را ترجمه کرده باشند، چه ضرر دارد؟ هزاران نقاش هر روز تابلوهای رفائل و میکلانژ را سرمشق خود قرار داده آنها را تقلید می‌کنند. با اعتراف به قصور خویش، با وجود مجهول ماندن برخی تعبیرات و اصطلاحات و تلخیص بعضی فقرات کتاب، گمانم این است آن‌قدر که توانسته‌ام سعی کرده، برای خریداران کالای ادب و فضیلت ارمغانی نغز و نیکو آورده‌ام.

درمورد نثر ترجمهٔ *تیره‌بختان*، دهخدا چنین نوشته است: «در میان ترجمه‌های مزبور، که اکثر آنها را این بنده به‌تفصیل یا اجمال دیده است، تنها مطالعهٔ *تیره‌بختان* و مطابقهٔ آن با اصل فرانسوی به روشنی آفتاب شرق واضح می‌کند که این دُرر الفاظ و غُرر تعبیرات ترجمه در مقابل آن کلمات گزیده و معانی لطیف و دقیق مولف، جز از بحر فضلی ذخّار و دریای ذوقی لبریز و سرشار نتراویده است و اگر هوگو خود به‌نفسه این کتاب را به فارسی می‌نوشت، بی‌شبهه همین الفاظ منتخب و عبارات بدیع را اختیار می‌کرد.[۴] »

نثر *تیره‌بختان* را در مقایسه با نثر بینوایان که فقط هفت سال فاصله زمانی با آن دارد بهتر

ویکتور هوگو

تیره‌بختان

Les Misérables

ترجمهٔ

یوسف اعتصام الملک

حق طبع محفوظ است

طهران

مطبعهٔ [illegible]

۱۳۰۳ – ۱۳۴۳

شناخت. اگرچه این دو نثر هر دو برای ذائقه نسل امروز کمی کهنه به نظر می‌رسند، اما نثر *تیره‌بختان* بسیار کهنه‌تر است و الفاظ عربی و اصطلاحات منشیان دورهٔ قاجار در آن بیشتر و به‌وفور دیده می‌شود، اما از استحکام و منطق قوی‌تری برخوردار است. مهم‌ترین ویژگی نثر *تیره‌بختان* این است که به رنگ‌وبوی ترجمه آلوده نشده و از بحر فارسی جوشیده است. درواقع مترجم متن اصلی را ترجمه نکرده، بلکه نخست جملهٔ نویسنده را خوانده و، به بیانی دیگر و در قالبی متفاوت و با تعابیری متفاوت و آشنا و با استفاده از ذخایر زبان فارسی، روایت خودش از آن جمله را نوشته و در این فرآیند بسیاری از ویژگی‌های زبانی متن، تعبیرات نویسنده و اشارات فرهنگی داستان را حذف کرده است. مترجم همچنین برخی جملات یا عبارات نویسنده را حذف کرده و برخی را به بیان دیگر یا مختصرتر نوشته و ترتیب اجزای جمله را برهم زده و در بسیاری از موارد جملات را با عبارتی غیر از عبارت نویسنده آغاز کرده است. چنان‌که پیشتر گفته شد، مترجم دلیل حذفیات را توضیح نداده، ولی ظاهراً نتوانسته خود را راضی کند که لفظ‌به‌لفظ ترجمه‌کند چون احتمالاً احساس می‌کرده بسیاری از عبارات به فارسی درنمی‌آید و اگر هم ترجمه شوند برای خواننده زائد یا غریب می‌نماید و مخل خواندن می‌شود. مترجم، جدا از تمایلش به زدودن غرابت فرهنگی و قابل‌فهم‌کردن متن برای خواننده، خود نویسنده است و وسوسهٔ دست‌بردن در بیان نویسنده و منطقی جدید در متن تزریق‌کردن در میان نویسندگانی که دست به ترجمه می‌زنند امری غیرعادی نیست.

بااین‌ترتیب، ترجمهٔ اعتصامی از نظر آن دقت‌های پنجگانه که در بالا اشاره کردیم امتیاز چندانی کسب نمی‌کند. تداخل نحوی در این ترجمه دیده نمی‌شود چون جملات براساس نحو فارسی طراحی شده‌اند. مفاهیم فرهنگی هم در برخی جاها یا به اختصار آمده یا حذف شده است. توصیفات و تعابیر و ترکیبات واژگانی نویسنده هم به‌صورت گزینشی ترجمه شده‌اند، و درنهایت آنچه دیده می‌شود نثر ساده‌شدهٔ تألیفی دورهٔ قاجار (ساده در مقایسه با نثر قبل از آن) است تا نثری که رنگ‌وبوی ترجمه داشته باشد. برای مثال، در فصل دوم،

کتاب اول، ویکتور هوگو در یک صفحه کاخ اسقفی را توصیف می‌کند و شرح کاملی از هفت اسقف که از کاخ دیدار کرده‌اند به‌دست می‌دهد. اعتصامی توصیف کاخ را کوتاه کرده و در معرفی آن هفت نفر به ذکر این جمله اکتفا می‌کند که از هفت نفر اسقف در تالار کاخ پذیرایی شده است.

بدین ترتیب، مستعان و اعتصامی دو روش کاملاً متفاوت به‌کار گرفته‌اند: اعتصامی سعی‌کرده متن را کاملاً فارسی کند و مستعان سعی کرده کاملاً به متن اصلی وفادار باشد. اکنون چند نمونه ذکر می‌شود:

1. Questions graves et obscures, à la dernière desquelles tout physiologiste eût probablement répondu non, et sans hésiter, s'il eût vu à Toulon, aux heures de repos qui étaient pour Jean Valjean des heures de rêverie, assis, les bras croisés, sur la barre de quelque cabestan, le bout de sa chaîne enfoncé dans sa poche pour l'empêcher de traîner, ce galérien morne, sérieux, silencieux et pensif, paria des lois qui regardait l'homme avec colère, damné de la civilisation qui regardait le ciel avec sévérité.[5]

مستعان: اینها مسائل سخت و تاریکی هستند که در جواب آخرین آنها هر دانشمند وظایف الاعضاء به احتمال قوی بی‌تردید می‌گفت «نه»، اگر ژان والژان را در زندان تولون در ساعات استراحتش که برای او ساعات تخیل بود می‌دید، بر زمین نشسته، دست‌ها بر میلهٔ یک چرخ کش تکیه داده، سر زنجیرش را برای احتراز از کشیده‌شدن درجیب نهاده، آن جبرکار گرفته‌خاطر، رزین، ساکت و متفکر، آن مطرود قوانین، که نوع بشر را به خشم می‌نگریست، آن محکوم تمدن که آسمان را با خشونت نگاه می‌کرد.

اعتصامی: اگر یک نفر قیافه‌شناس، ژان والژان را در اوقات استراحت در زندان تولون می‌دید و این مخذول قانون و مردود تمدن را مشاهده می‌کرد که هر دو دست را به سینه نهاده، سر زنجیر را برای اینکه به زمین نکشد، به جیب گذاشته، ساکت و متفکر و مأیوس به هر سو نگران است، بی تردید در جواب سؤال آخری ما از گفتن «نه» مضایقه نمی‌نمود.

مثال فوق به بهترین وجه تفاوت میان این دو سبک ترجمه را نشان می‌دهد. مستعان جملهٔ بلند نویسنده را به یک جمله ترجمه کرده و ترتیب اجزای جمله را تا حد امکان حفظ کرده است. مستعان هیچ کلمه یا ترکیبی از متن اصلی را بدون ترجمه نگذاشته و درخصوص ترکیبات واژگانی Questions graves et obscures هم معادل صوری آنها را آورده است:

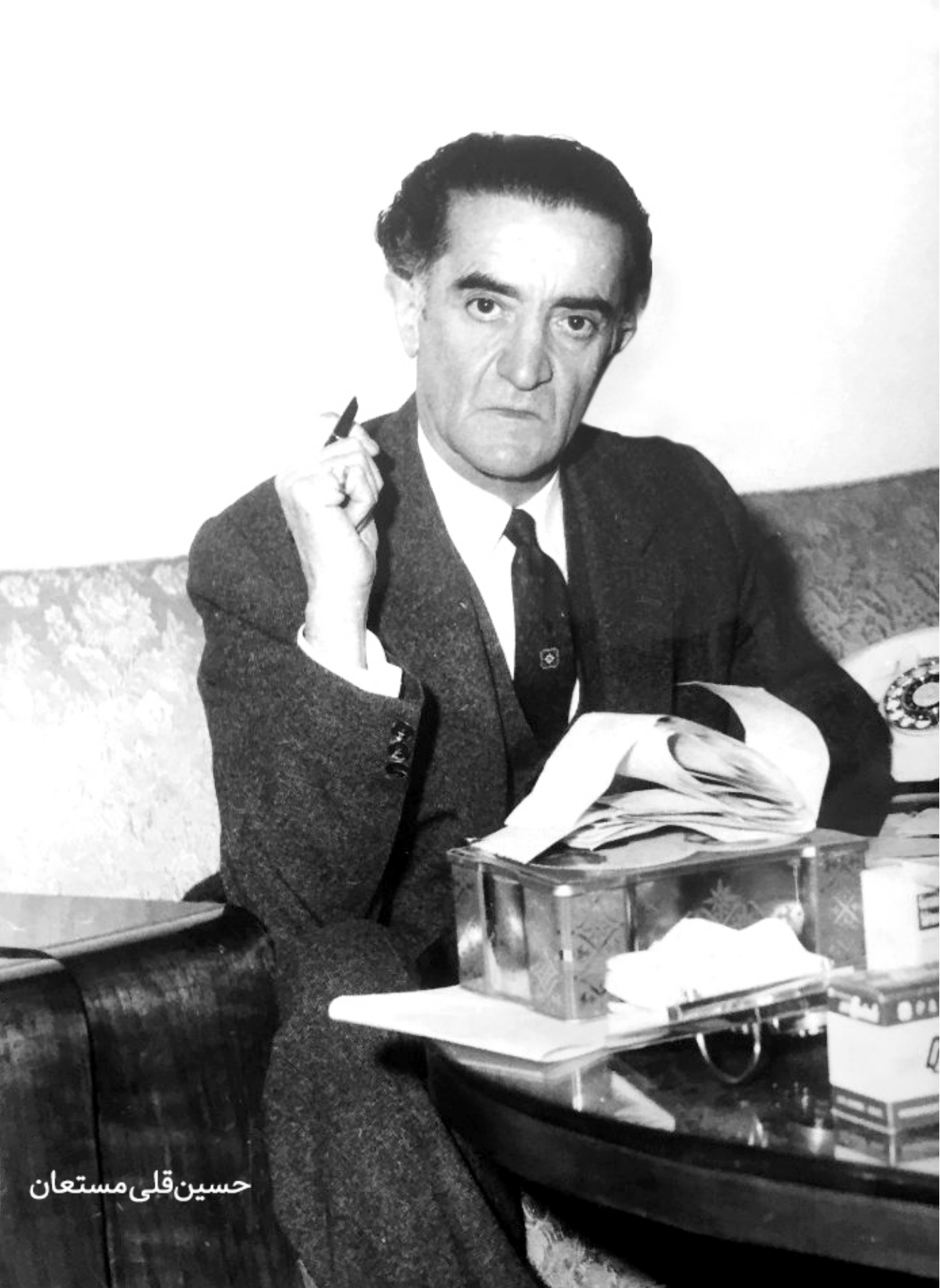

حسین‌قلی مستعان

«مسائل سخت و تاریک»، که البته بارعایت رابطهٔ ترکیبی کلمات در فارسی می‌شد نوشت «بغرنج و مبهم.» اعتصامی مفهوم کلی جمله را با تغییر بیان و بدون رعایت ترتیب اجزای آن و با حذف مواردی که احتمالاً خیال می‌کرده برای خواننده مفهوم نیست، ازجمله فیزیولوژیست و galley-slave (بردهٔ پاروزن یا زندانی محکوم به اعمال شاقه). البته اعتصامی فیزیولوژی را با physiognomy (قیافه‌شناسی) اشتباه گرفته است.

2. Ces deux femmes savaient se plier aux façons d'être de l'évêque avec ce génie particulier de la femme qui comprend l'homme mieux que l'homme ne se comprend. L'évêque de Digne, sous cet air doux et candide qui ne se démentait jamais, faisait parfois des choses grandes, hardies et magnifiques, sans paraître même s'en douter. Elles en tremblaient, mais elles le laissaient faire. Quelquefois madame Magloire essayait une remontrance avant; jamais pendant ni après. Jamais on ne le troublait, ne fût-ce que par un signe, dans une action commencée. À de certains moments, sans qu'il eût besoin de le dire, lorsqu'il n'en avait peut-être pas lui-même conscience, tant sa simplicité était parfaite, elles sentaient vaguement qu'il agissait comme évêque; alors elles n'étaient plus que deux ombres dans la maison.[6]

اعتصامی: این دو نفر زن میریه‌ل را مفترض‌الطاعه می‌شمردند. میریه‌ل با صفای فکر و سلامت نیت دائماً کارهای مهم جسورانه انجام می‌داد و چنان وانمود می‌کرد که خودش از آنچه واقع شده خبر ندارد. مادموازل و مادام ماگلوار از اقدامات او می‌ترسیدند اما ساکت بودند. گاهی مادام ماکلوار قبلاً به مقام اخطار برمی‌آمد، اما در ابتدا یا در انتها زبان به تعذیر نمی‌گشود. این دو زن در خانه سایه‌ای بیش نبودند. در موقع لزوم او را تنها می‌گذاشتند و می‌دانستند که کثرت دقت و اهتمام ممکن است موجب تصدیع او بشود.

مستعان: این دو زن خوب می‌توانستند با نبوغ خاص زنانی که به روح مرد بهتر از خود او پی‌می‌برند به روش زیستن با اسقف تن دردهند. اسقف «دین‌ی» با وضع ملایم و صادقانه‌ای که هرگز خلافش آشکار نمی‌شد، گاه کارهایی بزرگ و متهورانه و باشکوه انجام می‌داد بی‌آنکه خود را واقف بر اهمیت آنها نشان دهد. این دو زن می‌لرزیدند، اما می‌گذاشتند تا کارش را بکند. بعض اوقات مادام ماگلوار قبلاً ایراد ملامتی را آزمایش می‌کرد، اما نه هرگز در اثناء عمل، یا پس از آن. در کاری که انجام یافته بود هیچ‌گاه، با یک اشاره هم، مصدعش نمی‌شدند. بعض مواقع بی‌آنکه محتاج به گفتن این موضوع باشد، هنگامی که شاید خود نیز از بس سادگی‌اش کامل و عمیق بود توجه نداشت، این دو زن مبهماً احساس

می‌کردند که وی مانند یک اسقف با آنان رفتار می‌کند؛ آن وقت این دو زن در خانه جز دو سایه نبودند. باکمال انقیاد به خدمتش همت می‌گماشتند.

ترجمهٔ اعتصامی تقریباً نصف اندازهٔ ترجمهٔ مستعان است. اعتصامی از رویارویی زبانی با متن اصلی پرهیز کرده و از ترس اینکه مبادا به نوشتن جملاتی مبهم یا نادرست یا غیرمنطقی یا غیرمنسجم مجبور شود خلاصهٔ جمله را به زبان خودش و با جملات و تعبیرات و ساختارهای خودش نوشته. این ترجمه حداقل یک امتیاز دارد و آن اینکه زبانش رنگ‌وبوی ترجمه ندارد و فکری را هم که بیان می‌کند عاری از تناقض یا ابهام است. برای مثال:

اعتصامی: گاهی مادام ماکلوار قبلاً به مقام اخطار برمی‌آمد، اما در ابتدا یا در انتها زبان به تعذیر نمی‌گشود.
مستعان: بعض اوقات مادام ماگلوار قبلاً ایراد ملامتی را آزمایش می‌کرد، اما نه هرگز در اثناء عمل، یا پس از آن.

اعتصامی مفهوم جمله را با تعابیر فارسی نوشته ولی ترجمهٔ مستعان تحت‌اللفظی و الکن است. ترجمهٔ تحت‌اللفظی مثل تیغ دودم است. اگرچه برخی مترجمان ادعا می‌کنند که روش تحت‌اللفظی دقیق‌تر است، اما تردیدی نیست که این روش ساده‌تر است. مترجمان می‌توانند با توسل به این روش کار خود را راحت کنند و هرکجا را که سخت است یا نمی‌فهمند با آوردن معادل‌های قاموسی خود را خلاص کنند. مثلاً درمورد بالا، مستعان نیاز ندیده که، مثل اعتصامی، جمله را بازآفرینی کند. فقط کلمه در برابر کلمه گذاشته است. در جملهٔ زیر، مستعان کلمات را ترجمه کرده و اعتصامی روح کلمات را:

مستعان: اسقف «دین‌ی» با وضع ملایم و صادقانه‌ای که هرگز خلافش آشکار نمی‌شد
اعتصامی: میریه‌ل با صفای فکر و سلامت نیت

همچنین به ترجمهٔ جملهٔ زیر از مستعان توجه کنید:

مستعان: بعض مواقع بی‌آنکه محتاج به گفتن این موضوع باشد، هنگامی که شاید خود نیز از بس سادگی‌اش کامل و عمیق بود توجه نداشت، این دو زن مبهماً احساس می‌کردند که وی مانند یک اسقف با آنان رفتار می‌کند.

ساختار این ترجمه دقیقاً ساختار جملهٔ نویسنده است و مترجم برای روشن‌شدن معنی و روابط اجزای جمله تغییری در ترتیب اجزای جمله نداده و لذا زبان ترجمه مبهم شده است:

3. Mademoiselle Baptistine était une personne longue, pâle, mince, douce; elle réalisait l'idéal de ce qu'exprime le mot « respectable »[7].

مستعان: مادموازل باپ‌تیستین شخصی بلندقد، پریده‌رنگ، نازک‌اندام و ملایم بود، به تصوری که کلمهٔ «محترم» را تشریح می‌کند صورت حقیقت می‌داد.

اعتصامی: مادموازل دختری بود زردموی، نازک‌اندام، بردبار و ملایم و شایسته احترام.

در ترجمهٔ اعتصامی، یک جمله تبدیل به یک کلمه (شایسته احترام) شده است. ترجمهٔ مستعان ترجمهٔ لفظ‌به‌لفظ تعبیر نویسنده است. بازآفرینی این تعبیر در زبان فارسی چنین است:

«تجسم کمال مطلوبی بود که در لفظ محترم نهفته است.»

4. Comme il y a toujours encore plus de misère en bas que de fraternité en haut, tout était donné, pour ainsi dire, avant d'être reçu; c'était comme de l'eau sur une terre sèche ; il avait beau recevoir de l'argent, il n'en avait jamais. Alors il se dépouillait.[8]

اعتصامی: چون ضرورت بیچارگان از مروت توانگران بیشتر است، میریه‌ل پیش از آنکه بگیرد می‌داد. پول در دست او مثل آبی بود که به زمین تشنه بریزد؛ فوراً خشک می‌شد.

مستعان: چون همیشه بینوایی در طبقهٔ پست بیشتر است تا اخوت در طبقهٔ بالا، می‌توان گفت که همه چیز پیش از وصول پرداخته شده بود؛ این به‌مثابهٔ آبی بود بر زمینی خشک. پول خوب دریافت کرده بود و هرگز چیزی نداشت و در این‌گونه مواقع خود را لخت می‌کرد.

اگر ترجمهٔ اعتصامی مختصر است، ترجمهٔ مستعان هم تاحدی تحت‌اللفظی است، مقایسه کنید این ترجمه را با ترجمهٔ پیشنهادی زیر:

ترجمهٔ پیشنهادی: چون بدبختی در طبقه فرودست همیشه بیش از احسان در طبقه فرادست است؛ میریل پول به دستش نرسیده، انفاق می‌کرد؛ پول در کف او مثل آب بر زمین خشک بود. هرچه بیشتر دریافت می‌کرد کمتر برایش می‌ماند؛ هیچ‌وقت آه در بساط نداشت.

5. Un jour, il arriva à Senez, qui est une ancienne ville épiscopale, monté sur un âne. Sa bourse, fort à sec dans ce moment, ne lui avait pas permis d'autre équipage. Le maire de la ville vint le recevoir à la porte de l'évêché et le regardait descendre de son âne avec des yeux scandalisés. Quelques bourgeois riaient autour de lui. – Monsieur le maire, dit l'évêque, et messieurs les bourgeois, je vois ce qui vous scandalise ; vous trouvez que c'est bien de l'orgueil à un pauvre prêtre de monter une

monture qui a été celle de Jésus-Christ. Je l'ai fait par nécessité, je vous assure, non par vanité.[9]

اعتصامی: روزی برخر نشسته به قصبهٔ «سِنِز» رفت. در این وقت دستش تهی بود، به وسیله دیگر نمی‌توانست حرکت کند. رئیس بلدیه به استقبالش شتافت و از ورود شخص محترم با این وضع مخفّف تعجب کرد. تنی چند دور او را گرفته بودند و می‌خندیدند. میریه‌ل گفت: «علت تعجب شما را می‌دانم. تصور می‌کنید از روی کبر و نخوت بر مرکب مسیح سوار شده‌ام. نه. مطمئن باشید از اضطرار این کار را کرده‌ام نه از خودپسندی و غرور.»

مستعان: یک روز به «سونز» که یک شهر قدیمی اسقفی است رسید، سوار بر یک خر. کیسهٔ پولش که در آن موقع جداً ته کشیده بود به وی اجازه نداده بود که تشریفات دیگری داشته باشد. شهردار تا دروازهٔ اسقفیه به استقبالش آمد و فرودآمدنش را از خرش به چشم بیزاری نگریست. تنی چند از بورژواها پیرامونش می‌خندیدند. اسقف گفت: «آقای شهردار و آقایان بورژوا، می‌دانم که چه چیز شما را به بیزاری انگیخته است. درمی‌یابید که این کمال تکبر یک کشیش فقیر است که بر مرکبی سوار شود که مرکوب عیسی مسیح بوده است. من این کار را به‌حکم ضرورت کرده‌ام، به شما اطمینان می‌دهم، نه از راه خودپسندی.

مستعان در چارچوب روش ترجمهٔ «دقیق» خود، کارهایی کرده که قابل‌اجتناب بوده: ازجمله؛ ۱. آوردن عبارت «سوار بر یک خر» در آخر جمله اول به تبعیت از متن اصلی. ۲. آوردن عبارت «به شما اطمینان می‌دهم» در وسط جملهٔ آخر، به تبعیت از متن اصلی. از طرف دیگر، اعتصامی هم در چارچوب هدف خود عناصر فرهنگی متن از جمله کلمات «بورژواها» و «اسقفیه» را حذف کرده است.

سخن پایانی:

هر دو مترجم *بینوایان* فارسی‌نویسان قدری بوده‌اند و، به‌گفتهٔ اهل فن، در تألیف فارسی صاحب‌سبک به‌شمار می‌آیند. اعتصامی سبک تألیف خود را کم‌وبیش در ترجمهٔ *تیره‌بختان* حفظ کرده و آن را بر سبک ویکتور هوگو تحمیل کرده است. برعکس، مستعان، در مقام مترجم، ترجیحات یا ویژگی‌های سبکی ویکتور هوگو را بر ترجیحات و ویژگی‌های سبکی خود ترجیح داده است. بااین‌حال می‌دانیم که نتیجهٔ این شیوهٔ ترجمه، تعادل سبکی نیست؛ چون تعادل سبکی در سطح کلان متن اتفاق می‌افتد و آن زمانی است که سبک نویسنده بازآفرینی شود نه اینکه کلمات و تعبیرات و ساختارهای او به شکل صوری منتقل شوند.

(برای آشنایی بیشتر با مفهوم سبک و تعادل سبکی رجوع کنید به مقاله‌های اینجانب در این زمینه در شماره‌های ۶۳، ۶۴، ۶۵).

کلمهٔ کلیدی برای ارزیابی ترجمهٔ مستعان کلمهٔ «دقت» است. چنان‌که گفته شد، دقت در سطح خُرد لااقل در پنج حوزه قابل ردیابی است و این پنج حوزه دقیقاً همان حوزه‌هایی هستند که در ایجاد سبک مؤثرند چون تفاوت‌های زبانی بیشتر در این حوزه‌ها نمود می‌یابد. در عمل بازسازی، صورت‌هایی مشابه صورت‌های متن اصلی تولید می‌شود، صرف‌نظر از اینکه این صورت‌ها در زبان فارسی قابل‌قبول باشند یا نباشند. ولی در عمل بازآفرینی، صورت‌هایی خلق می‌شود که لزوماً مشابه صورت‌های متن اصلی نیست ولی هم‌ارز با صورت‌های زبانی نویسنده هستند و در زبان فارسی صورت‌هایی پذیرفتنی به‌حساب می‌آیند.

در ترجمهٔ اعتصامی، تداخل زبانی دیده نمی‌شود چون اعتصامی از هر نوع تداخل پرهیز کرده است. در ترجمهٔ مستعان، به دلیل آنچه ایشان دقت یا وفاداری می‌داند، تداخل زبانی در حوزه‌های پنجگانهٔ فوق دیده می‌شود ولی خارج از این حوزه‌ها نثر مستعان نثری است بی‌نقص و زیبا. بنابراین نمی‌توان گفت که مستعان سبک نویسنده یا سبک خودش را در ترجمه به‌کار گرفته است. آنچه او نوشته، بازسازی، و نه بازآفرینی، سبک نویسنده است که طبعاً به‌دلیل عدم خلاقیت زبانی هم‌ارز سبک نویسنده نیست.

به‌نظر می‌رسد در گذشته غرابت زبانی را بیشتر تحمل می‌کردند و برخی آن را اجتناب‌ناپذیر و یا حتی لذت‌بخش می‌دانستند. امروز هم کسانی هستند که چنین عقیده‌ای ابراز می‌کنند، و این حد وفاداری به کلام نویسنده را می‌پسندند و باکی ندارند که زبان ترجمه غریب است و سرعت خواندن آن به‌ناچار کم است. البته غرابت مایهٔ زیبایی و لذت است ولی غرابتی که از ترجمهٔ تحت‌اللفظی به‌دست می‌آید یک چیز است و غرابتی که دراثر خلاقیت زبانی ایجاد می‌شود چیز دیگر. جملهٔ نویسنده مثل مادهٔ خام می‌ماند؛ مترجم باید در تبدیل آن به جمله‌ای که هم دقیق باشد و هم غرابت داشته باشد کمی خلاقیت نشان دهد؛ گاه انتخاب درست کلمات کافی نیست؛ بلکه لازم است مترجم بیان را عوض کند و خلاقیت زبانی نویسنده را به‌مدد خلاقیت زبانی خود منتقل کند. ترجمه‌ای را که با خلاقیت تألیف شده می‌توان با همان سرعتی خواند که خوانندهٔ متن اصلی آن را می‌خواند. همچنین چنین ترجمه‌ای را می‌توان با همان لذتی خواند که خوانندهٔ متن اصلی آن را می‌خواند.

تحقیق بنده نشان داد که سخن فرج سرکوهی که گفته است مستعان نثر مبتذل خود را بر ترجمهٔ بینوایان تزریق کرده است سخن کاملاً بی‌وجهی است؛ احتمالاً سرکوهی بدون اینکه

ترجمه را بخواند یا با اصل آن مطابقت بدهد، صفت مبتذل را که به اعتقاد او دربارهٔ داستان‌های مستعان صادق است به نثر ترجمه‌ای او هم تعمیم داده است. همچنین به آنها که ترجمهٔ مستعان را ترجمه‌ای غیردقیق دانسته‌اند باید گفت که اتفاقاً اگر این ترجمه اشکالی داشته باشد آن اشکال این است که بیش از حد دقیق است. اشکال این ترجمه این است که مستعان در متنی که نوشته، مخصوصاً در حوزه‌های پنجگانهٔ فوق‌الذکر، خلاقیت زبانی کمتری نشان داده و به‌جای اینکه از قابلیت‌های بالقوه وبالفعل فارسی بهره ببرد به قابلیت‌های زبانی و بالفعل متن اصلی توسل جسته است.

---

۱ اتحاد، هوشنگ، *پژوهشگران معاصر ایران*، جلد دوم، ۱۳۷۹، تهران: فرهنگ معاصر، ص ۳۱٤.

۲ همان.

۳ همان.

٤ دهخدا، علی‌اکبر، تاریخچهٔ زندگانی یوسف اعتصامی (اعتصام‌الملک)، *بهار*، ج۱، چاپخانه مجلس، تهران، ۱۳۲۱.

5 Grave and obscure questions, to the last of which every physiologist would probably have responded no, and that without hesitation, had he beheld at Toulon, during the hours of repose, which were for Jean Valjean hours of reverie, this gloomy galley-slave, seated with folded arms upon the bar of some capstan, with the end of his chain thrust into his pocket to prevent its dragging, serious, silent, and thoughtful, a pariah of the laws which regarded the man with wrath, condemned by civilization, and regarding heaven with severity.

6 These two women understood how to mould themselves to the Bishop's ways with that special feminine genius which comprehends the man better than he comprehends himself. The Bishop of D——, in spite of the gentle and candid air which never deserted him, sometimes did things that were grand, bold, and magnificent, without seeming to have even a suspicion of the fact. They trembled, but they let him alone. Sometimes Madame Magloire essayed a remonstrance in advance, but never at the time, nor afterwards. They never interfered with him by so much as a word or sign, in any action once entered upon. At certain moments, without his having occasion to mention it, when he was not even conscious of it himself in all probability, so perfect was his simplicity, they vaguely felt that he was acting as a bishop; then they were nothing more than two shadows in the house.

7 Mademoiselle Baptistine was a long, pale, thin, gentle creature; she realized the ideal expressed by the word "respectable".

8 As there is always more wretchedness below than there is brotherhood above, all was given away, so to speak, before it was received. It was like water on dry soil; no matter how much money he received, he never had any. Then he stripped himself.

9 One day he arrived at Senez, which is an ancient episcopal city. He was mounted on an ass. His purse, which was very dry at that moment, did not permit him any other equipage. The mayor of the town came to receive him at the gate of the town, and watched him dismount from his ass, with scandalized eyes. Some of the citizens were laughing around him. “Monsieur the Mayor,” said the Bishop, “and Messieurs Citizens, I perceive that I shock you. You think it very arrogant in a poor priest to ride an animal which was used by Jesus Christ. I have done so from necessity, I assure you, and not from vanity.”